

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

به نام خداوند بخشنده مهربان

یکی از نشانه‌های او این است که از خود شما برای شما همسر آفرید تا
با او آرام گیرید و میان شما مهر و محبت قرار داد.
قرآن مجید، سوره روم، آیه ۲۱

اسلام و جنبی

در

اسلام و جهان غرب

مفکر شهید
استاد مرتضی مطهری



مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۸.
 اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب / مرتضی مطهری. — تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
 [۷۲] ص.
 ۱۰۰۰ ریال.
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 چاپ قبلی: صدرا، ۱۳۶۷ (۹۱).
 کتابنامه به صورت زیر نویس.
 چاپ بیستم: ۱۳۸۵.
 ۴۰۰۰ ریال ISBN 964 - 5600 - 07 - 3
 ۱. امور جنسی - اخلاق. الف. عنوان.
 ۳ الف ۷ م / ۲۳ HQ
 ۱۳۷۴
 کتابخانه ملی ایران
 ۱۷۶
 ۷۵ - ۷۲۹۵ م



اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب

نویسنده: متفکر شهید استاد مرتضی مطهری
 چاپ بیستم: فروردین ۱۳۸۵ مطابق ربیع الاول ۱۴۲۷
 تعداد: ۵/۰۰۰ نسخه
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶
 ناشر: انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)
 کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

- تهران: خیابان ناصر خسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود. تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳۰، دورنگار: ۳۱۱۹۷۹۶
- قم: خیابان ارم. تلفن: ۷۷۳۱۵۲۲، دورنگار: ۷۷۴۷۳۱۴

شابک: ۳-۰۷-۵۶۰۰-۹۶۲-۳ ISBN: 964-5600-07-3

مقدمه

باسمه تعالی

کتاب حاضر، مشتمل بر سلسله مقالاتی است از متفکر شهید استاد مرتضی مطهری که در حدود سال ۱۳۵۳ به طور مسلسل در مجله «مکتب اسلام» درج می گردید و در زمان حیات استاد توسط یکی از ناشران، بدون اطلاع ایشان به صورت رساله ای کوچک (به همین صورت که مشاهده می گردد) منتشر گردید و البته موجب آزردهی خاطر استاد شد، چرا که مقالاتی که در یک مجله و با فواصل زمانی چاپ می شوند، برای آنکه به صورت کتاب منتشر شوند نیاز به یک بازبینی دارند، و بعلاوه ظاهراً استاد شهید این بحث را به عنوان بحثی مرتبط با مسأله «نظام حقوق زن در اسلام» در نظر و خود برای انتشار آن طرحی داشتند. ولی در عین حال ایشان از انتشار این رساله جلوگیری به عمل نیاوردند، و علت اینکه کتاب حاضر فاقد مقدمه ای از استاد شهید می باشد همین امر است.

امید است این اثر همچون دیگر آثار گرانقدر آن عالم جاودان، در تبیین حقایق اسلامی مفید و مؤثر افتد.

نظر به اینکه جاهای قبلی این کتاب از کیفیت خوبی برخوردار نبود، اقدام به حروفچینی مجدد با اعمال دقتهای لازم گردید و اکنون

به صورتی که خواننده محترم ملاحظه می نماید عرضه می گردد.
این اثر استاد نیز همچون دیگر آثار آن شهید بزرگوار از غنای
محتوا و سلاست بیان برخوردار می باشد؛ امید است که راهبر جامعه
به سوی اخلاق صحیح جنسی باشد.

آبان ۱۳۷۳

برابر با جمادی الاول ۱۴۱۵

سید زین العابدین
موسوی قزوینی
مدرس اخلاق و معارف اسلامی

فهرست مطالب

۹	علاقه جنسی یا گناه ذاتی در جهان قدیم
۱۵	اخلاق جنسی
۱۵	اخلاق جنسی و عقاید متفکرین جدید
۱۷	عقیده ویل دورانت
۱۸	عقیده برتراند راسل
۲۰	نظریات طرفداران اخلاق نوین جنسی
۲۱	تحلیل و انتقاد از اخلاق نوین جنسی
۲۴	سیستم نوین جنسی و مواد آن
۲۶	راسل و مشکل بهبود نژاد بشر
۲۹	ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی
۳۰	اصل آزادی
۳۱	قسمت اول
۳۳	قسمت دوم (اجتماع خانوادگی و جنبه عمومی و خصوصی آن)
۳۷	اصل لزوم پرورش استعدادهای طبیعی

نیز تفوق یافت. وسترمارک مثالهای زیادی «از این فکر عجیب مبنی بر اینکه چیز ناپاک و تباهی در روابط جنسی وجود دارد» ذکر می نماید.

در آن نقاط دنیا نیز که دور از تأثیر مذهب بودا و مسیح بوده است ادیان و راهبانی بوده اند که طرفداری از تجرد می کرده اند، مانند اسنیتها در میان یهودیان... و بدین طریق يك نهضت عمومی ریاضت در دنیای قدیم ایجاد شد. در یونان و روم متمدن نیز طریقه کلبیون جای طریقه اپیکور را گرفت... افلاطونیان نو نیز به اندازه کلبیون ریاضت طلب بوده اند.

از ایران، این عقیده (دکترین) به سمت باختر پخش شد که ماده عین تباهی است و به همراه آن این اعتقاد به وجود آمد که هرگونه رابطه جنسی ناپاک است و این عقیده با جزئی اصلاح، اعتقاد کلیسای مسیحیت محسوب گردید.^۱

این عقیده قرنها وجدان انبوه عظیمی از افراد بشر را تحت نفوذ ترس آور و نفرت انگیز خود قرار داده و به عقیده روانکاوان، نفوذ این عقیده اختلالات روانی و بیماریهای روحی فراوانی را موجب شده است که از این جهت مانند ندارد.

منشأ پیدایش این گونه افکار و عقاید چیست؟ چه چیز سبب می شود که بشر به علاقه و میل طبیعی خود به چشم بدبینی بنگرد و در حقیقت جزئی از وجود خود را محکوم کند؟ مطلبی است که مورد تفسیر متفکرین قرار گرفته است و ما اکنون در صدد کاوش در آن نیستیم؛ مثلاً علل گوناگونی می توانند در گرایش بشر به این گونه افکار و آراء دخیل باشند.

ظاهراً علت اینکه فکر پلیدی «علاقه و آمیزش جنسی» در میان

۱. کتاب زناشویی و اخلاق، ص ۲۵ و ۲۶.

مسیحیان تا این حد اوج گرفت، تفسیری بود که از بدو تشکیل کلیسا، از طرف کلیسا برای مجرد زیستن حضرت عیسی مسیح صورت گرفت. گفته شد علت اینکه مسیح تا آخر مجرد زیست، پلیدی ذاتی این عمل است و به همین جهت روحانیین و مقدسین مسیحی شرط وصول به مقامات روحانی را آلوده نشدن به زن در تمام مدت عمر دانستند و «پاپ» از میان اینچنین افرادی انتخاب می شود. به عقیده ارباب کلیسا تقوا ایجاب می کند که انسان از ازدواج خودداری کند. راسل می گوید:

«در رسالات قدیسین به دو یا سه توصیف زیبا از ازدواج برمی خوریم، ولی در سایر موارد پدران کلیسا از ازدواج به زشت ترین صورت یاد کرده اند. هدف ریاضت این بوده که مردان را متقی سازد، بنابراین ازدواج که عمل پستی شمرده می شد بایستی منعدهم شود. «با تبر بکارت درخت زناشویی را فرو اندازید» این عقیده راسخ سن زروم درباره هدف تقدس است.»^۱

کلیسا ازدواج را به نیت تولید نسل جایز می شمارد، اما این ضرورت، پلیدی ذاتی این کار را از نظر کلیسا از میان نمی برد. علت دیگر جواز ازدواج، دفع افسد به فاسد است؛ یعنی به این وسیله از آمیزشهای بی قید و بند مردان و زنان جلوگیری می شود. راسل می گوید:

«طبق نظریه سن پول، مسأله تولید نسل هدف فرعی بوده و هدف اصلی ازدواج همان جلوگیری از فسق بوده است. این نقش اساسی ازدواج است که در حقیقت دفع افسد به فاسد شمرده شده است.»^۲

کلیسا ازدواج را غیر قابل فسخ و طلاق را ممنوع می شمارد. گفته

۱. همان مأخذ، ص ۳۰.

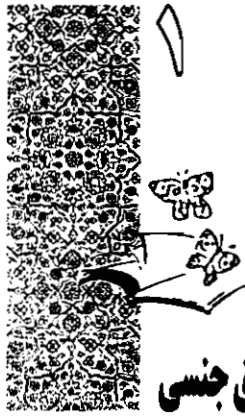
۲. همان مأخذ، ص ۳۱.

می گیرم و با همسر خودم نیز آمیزش می کنم. هرکس می خواهد از دین من پیروی کند باید سنت مرا بپذیرد. ازدواج و آمیزش زن و مرد با یکدیگر جزء سنتهای من است.»

□

مطالبی که درباره پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن گفتیم، مربوط به گذشته دنیای غرب بود. دنیای غرب در زمان حاضر در زمینه اخلاق جنسی، نسبت به گذشته به اصطلاح يك دور ۱۸۰ درجه ای زده است؛ امروز همه سخن از تقدیس و احترام علائق و روابط جنسی و لزوم آزادی و برداشتن هر قید و بندی در این زمینه است. در گذشته آنچه گفته شده است، به نام دین بوده و امروز نقطه مقابل آنها به نام علم و فلسفه پیشنهاد می شود.

بدبختانه ما از ضرر افکار قدیم غریبها با همه ضعیف بودن وسایل ارتباطی میان اقوام و ملل، مصون نماندیم و کم و بیش در میان ما رخنه کرد، اما افکار جدیدشان در اوضاع و احوال حاضر سیل آسا به سوی ما روان است. در قسمت دوم این بحث، درباره افکار جدیدی که در زمینه اخلاق جنسی در جهان پیدا شده بحث می شود.



اخلاق جنسی

در صفحات گذشته بحث مختصری در اطراف عقیده رایج جهان قدیم به پلیدی ذاتی روابط جنسی مطلقاً، و تأثیر سوء عمیق این عقیده در آشفته ساختن ضمیر بشر ایراد و به منطبق عالی خدایی اسلام در این زمینه اشاره شد. در این صفحات، آراء و عقاید متفکرین جدید در این زمینه که درست در نقطه مقابل اسلاف خودشان است مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد.

اخلاق جنسی قسمتی از اخلاق به معنی عام است؛ شامل آن عده از عادات و ملکات و روشهای بشری است که با غریزه جنسی بستگی دارد. حیاء زن از مرد، غیرت ناموسی مرد، عفاف و وفاداری زن نسبت به شوهر، ستر عورت، ستر بدن زن از غیر محارم، منع زنا، منع تمتع نظری و لمسی از غیر همسر قانونی، منع ازدواج با محارم، منع نزدیکی با زن در ایام عادت، منع نشر صور قبیحه، تقدس یا پلیدی تجرد، جزء اخلاق و عادات جنسی به شمار می‌روند. اخلاق جنسی به حکم قوت و قدرت

فوق العاده غریزه - که این قسمت از اخلاق بشری وابسته به آن است - همواره مهمترین بخشهای اخلاق به شمار می‌رفته است. ویل دورانت می‌گوید:

«سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی همیشه مهمترین وظیفه اخلاق به شمار می‌رفته است، زیرا غریزه تولید مثل، نه تنها در حین ازدواج بلکه قبل و بعد از آن نیز مشکلاتی فراهم می‌آورد و در نتیجه شدت و حدت همین غریزه و نافرمان بودن آن نسبت به قانون و انحرافات که از جاده طبیعی پیدا می‌کند، بی‌نظمی و اغتشاش در سازمانهای اجتماعی تولید می‌شود.»^۱

□

نخستین بحث علمی و فلسفی که در اینجا به میان می‌آید، این است که سرچشمه این اخلاق چیست؟ چطور شد که مثلاً خصیصه حیا و عفت در زن پیدا شد؟ چرا مرد در مورد زن خود غیرت می‌ورزد؟ آیا این غیرت همان حسادت معمولی است که بشر آن را در همه جا محکوم کرده و استثنائاً در این مورد آن را پسندیده می‌داند یا چیز دیگر است؟ اگر همان حسادت است، علت استثناء چیست و اگر چیز دیگر است، چگونه می‌توان آن را توضیح داد؟ همچنین منشأ زشت شمردن کشف عورت، فحشاء، ازدواج با محارم و غیره چیست؟ آیا سرچشمه اینها خود فطرت و طبیعت است؟ آیا فطرت و طبیعت برای اینکه به هدفهای خود نائل آید و به زندگی بشر - که طبعاً اجتماعی است - نظام بدهد، این احساسات و

۱. تاریخ تمدن، ج ۱ / ص ۶۹.

عواطف را در بشر نهاده است یا علل دیگری در کار بوده و در طول تاریخ در روحیه بشر اثر کرده تا تدریجاً جزء ضمیر اخلاقی بشر قرار گرفته است؟

اگر سرچشمه این اخلاق، طبیعت و فطرت است چرا اقوام ابتدائی و اقوام وحشی زمان حاضر که هنوز مانند اقوام ابتدائی زندگی می کنند، این خصایص را لااقل به شکلی که انسان متمدن دارد، ندارند؟ و به هر حال، اصل و منشأ هر چه باشد و گذشته بشریت به هر نحو بوده است، امروز چه باید کرد؟ بشر در زمینه اخلاق جنسی چه راهی را بایست پیش بگیرد که به سرمنزل سعادت نائل آید؟ آیا اخلاق جنسی قدیم را باید حفظ کرد و یا باید آن را درهم ریخت و اخلاق نوین جایگزین آن ساخت.

ویل دورانت با اینکه ریشه اخلاق را نه طبیعت، بلکه پیشامدهایی که احیاناً تلخ و ناگوار و ظالمانه بوده است می داند، مدعی است که این اخلاق هر چند معایبی دارد اما چون مظهر انتخاب اصلح در مسیر تکامل است، بهتر این است حفظ شود. وی درباره احترام بکارت و مسأله حیا و احساس شرم می گوید:

«عادات و سنن اساسی قدیمی اجتماع، نماینده انتخاب طبیعی است که انسان در طی قرون متوالی پس از گذشتن از اشتباهات بیشمار کرده و به همین جهت باید گفت باوجود آنکه احترام بکارت و احساس شرم، از امور نسبی هستند و با وضع ازدواج از راه خریداری زن ارتباط دارند و سبب بیماریهای عصبی می شوند، پاره ای فواید اجتماعی دارند و برای مساعدت در بقای جنس یکی از عوامل به شمار می روند.»^۱

۱. همان مأخذ، ج ۱ / ص ۷۴.

این است که با سنن و خرافاتی مبتنی بر پلیدی علاقه جنسی مبارزه کنیم و در عین حال موجبات طغیان و عصیان و ناراحتی غریزه را به نام آزادی و پرورش آزادانه فراهم نکنیم.

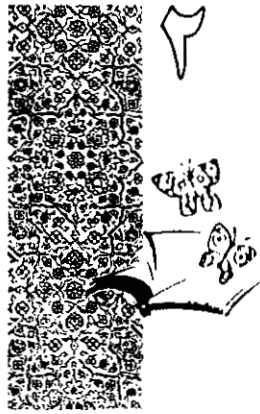
طرفداران اخلاق جنسی نوین، نظرات خود را بر سه اصل مبتنی کرده اند:

۱. آزادی هر کسی تا آنجا که مخل به آزادی دیگران نباشد، باید محفوظ بماند.

۲. سعادت بشر در گرو پرورش تمام استعدادهایی است که در وجود وی نهاده شده است. خودپرستی و بیماریهای ناشی از آن مربوط به آشفتگی غرائز است. آشفتگی غرائز از آنجا ناشی می شود که میان غرائز تبعیض شود؛ بعضی ارضاء و اشباع و بعضی دیگر همچنان ارضاء نشده باقی بمانند. علیهذا برای اینکه انسان به سعادت زندگی نائل آید، باید تمام استعدادهای او را متساویاً پرورش و توسعه داد.

۳. رغبت بشر به يك چیز، در اثر اقناع و اشباع کاهش می یابد و در اثر امساک و منع فزونی می گیرد. برای اینکه بشر را از توجه دائم به امور جنسی و عوارض ناشی از آن منصرف کنیم، یگانه راه صحیح آن است که هرگونه قید و ممنوعیتی را از جلوی پایش برداریم و به او آزادی بدهیم. شرارتها و کینه ها و انتقامها، همه ناشی از اخلاق خشن جنسی است.

اینهاست اصولی که اخلاق نوین جنسی را بر آنها نهاده اند و ما باید ان شاء الله مواد پیشنهادی این مکتب نوین را با بحث و تحقیق کافی در اصول سه گانه فوق، مورد بررسی قرار دهیم.



وعده دادیم که اصولی را که اخلاق نوین جنسی بر روی آنها پایه‌گذاری شده است تحلیل و انتقاد کنیم، ولی به نظر می‌رسد قبل از بیان انتقادات طرفداران این سیستم اخلاقی نسبت به اخلاق کهن جنسی و بیان مواد جدیدی که در زمینه اصلاح اخلاق جنسی پیشنهاد می‌کنند، انتقاد از اصول نامبرده چندان مفید نخواهد بود.

ممکن است افرادی که اطلاع کافی ندارند، طرح مباحث بالا را چندان لازم و مفید ندانند اما به نظر ما بحث در این گونه مسائل در اجتماع حاضر بسیار ضرورت دارد، نه تنها از آن جهت که افکار فلاسفه و مفکرین معروف و مشهوری را به خود جلب کرده است، بلکه از آن نظر که این افکار در میان طبقه جوان در حال پیشرفت و توسعه است، و چه بسا جوانانی هستند که سرمایه فکری شان وافی نیست که به بررسی منطقی این مسائل بپردازند؛ ممکن است شخصیت و شهرت صاحبان این افکار، آنها را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد و عقیده پیدا کنند که

این سخنان صد در صد مطابق با منطق است. به نظر ما ضرورت دارد خوانندگان محترم را در جریان بگذاریم و آگاه کنیم که افکاری که در این زمینه از غرب برخاسته و جوانان ما تازه با الفبای آن آشنا شده اند و احیاناً تحت عنوانهای مقدسی نظیر آزادی و مساوات، با جان و دل آنها را می پذیرند به کجا منتهی می شود؟ آخر این خط سیر کجاست؟ آیا اجتماع بشر قادر خواهد بود در این مسیر گام بردارد و راه خود را ادامه دهد یا اینکه این کلاهی است که برای سر بشر خیلی بزرگ است، این راهی است که ادامه دادن آن جز فنای بشریت چیزی در بر ندارد؟

از این رو ما لازم می دانیم که در اینجا - ولو به نحو اختصار - این مسائل را طرح کنیم و البته تفصیل کامل آنها را در جای دیگر ذکر خواهیم کرد^۱.



مدعیان اصلاح اخلاق جنسی ادعا می کنند که اخلاق کهن جنسی علل و اسباب و سرچشمه هایی داشته است که اکنون از میان رفته یا در حال از میان رفتن است؛ اکنون که آن علل در کار نیست، دلیل ندارد که ما باز هم این سیستم اخلاقی را که احیاناً توأم با خشونت هم بوده است ادامه دهیم.

بعلاوه، اموری که منشأ پیدایش این اخلاق شده جریانهای جاهلانه و یا ظالمانه بوده است که با آزادی و عدالت و حیثیت ذاتی انسانی منافات دارد، علیهذا به خاطر انسانیت و عدالت هم که باشد، باید با این

۱. کتاب نظام حقوق زن در اسلام که در دست تألیف است.

اخلاق مبارزه کرد.

می‌گویند اخلاق کهن جنسی را امور ذیل به وجود آورده است: مالکیت مرد نسبت به زن، حسادت مردان، کوشش مرد برای اطمینان به پدری خود، اعتقادات مرتاضانه و راهبانه به پلیدی ذاتی رابطه جنسی، احساس پلیدی زن نسبت به خود به واسطه عادت ماهانه زنانه و پرهیز مرد از او در این مدت، مجازاتهای شدیدی که زن در طول تاریخ از ناحیه مرد دیده است، و بالأخره عوامل اقتصادی که زن را همواره نیازمند به مرد می‌کرده است. این علل و اسباب - چنانکه واضح است - یا ریشه تعدی و ستمگری دارد و یا از خرافات ناشی شده است و شرایط محدود زندگی آن وقت چنین ایجاب می‌کرده است. اکنون که مالکیت مرد نسبت به زن از میان رفته است، اطمینان پدری را از راه استفاده از داروهای ضد آبستنی - که در اثر پیشرفت طب پیدا شده - بدون به کار بردن روشهای خشونت‌آمیز قدیم می‌توان به دست آورد، عقاید مرتاضانه و راهبانه به سوی زوال و نیستی می‌رود، احساس پلیدی عادت زنانه را با بالا بردن سطح معلومات و تفهیم اینکه يك عمل ساده وظایف الاعضایی بیش نیست می‌توان از بین برد، دوران آن مجازاتهای سخت و شدید هم دیگر سپری شده است، عوامل اقتصادی که زن را اسیر می‌کرد دیگر وجود ندارد و زن امروز استقلال اقتصادی خود را بازیافته است، بعلاوه دولت تدریجاً دستگاههای خود را بسط می‌دهد و زن را در ایام بارداری و زایمان و شیردادن تحت حمایت خود قرار می‌دهد و او را از مرد بی‌نیاز می‌کند و در حقیقت دولت جانشین پدر می‌شود، حسادتها را با تمرینهای اخلاقی باید از میان برد؛ با وجود اینها دیگر لزومی ندارد ما همچنان به این اخلاق کهن بچسبیم.

این است انتقادات و خرده‌گیری‌هایی که بر اخلاق کهن جنسی گرفته می‌شود و این است دلایلی که ایجاب می‌کند حتماً رفورمی در این

بخش از اخلاق بشری صورت گیرد.



اکنون ببینیم چه موادی در این سیستم اخلاقی پیشنهاد می‌شود. البته از اول باید توجه داشته باشید که همه این مواد اصلاحی بر محور شکستن قیود کهن و رفع منعها و محدودیتهای قانونی گذشته می‌چرخد. اولین موضوعی که مورد توجه قرار گرفته است، کامیابی آزادانه زنان و مردان از معاشرتهای لذت بخش جنسی است و به عبارت دیگر آزادی عشق است؛ می‌گویند زن و مرد نه تنها قبل از ازدواج باید از معاشرتهای لذت بخش آزادانه جنسی بهره مند باشند، بلکه ازدواج نیز نباید مانعی در این راه به شمار آید، زیرا فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی، اطمینان پدر است به پدري خود نسبت به فرزندی که از زن معینی به دنیا می‌آید؛ این اطمینان را با به کار بستن داروهای ضد آبستنی - که مخصوصاً پیشرفت طب امروز آنها را به بشر ارزانی داشته است - می‌توان به دست آورد. بنابراین، هر يك از زن و مرد می‌توانند علاوه بر همسر قانونی، عشاق و معشوقه‌های فراوانی داشته باشند. زن مکلف است که در حین آمیزش با عشاق خود، از داروی ضد آبستنی استفاده کند و مانع پیدایش فرزند او گردد، ولی هرگاه تصمیم گرفت که صاحب فرزند گردد الزاماً باید از همسر قانونی خود استفاده کند. کمونیسم جنسی تنها از آن نظر قابل عمل نیست که رابطه نسلی را میان پدران و فرزندان قطع می‌کند. بشر از اعتماد نسلی نمی‌تواند صرف نظر کند؛ هر پدري می‌خواهد فرزند خود را بشناسد و هر فرزندی می‌خواهد بداند از کدام پدر پیدا شده است. فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی همین است و بس.

اختصاص جنسی را به همین اندازه باید محدود کرد و با تأمین رابطه نسلی به وسیله فوق‌موجبی برای تحدید بیشتر وجود ندارد. برتراند راسل می‌گوید:

«جلوگیری وسایل (وسایل ضد آبستنی) تولید نسل را ارادی کرده و آن را از صورت يك نتیجه اجتناب‌ناپذیر روابط بیولوژیک (تولید قهری فرزند در اثر آمیزش) بیرون آورده است. به دلایل متعدد اقتصادی که در فصول پیش شرح دادیم، احتمالاً پدر برای تربیت و اعاشه اطفال، کمتر اهمیت خواهد داشت. بنابراین، دلیلی نیست که مادری برای پدری اطفال خود همان مردی را انتخاب کند که خاطرش را برای عاشقی و رفاقت می‌خواهد. مادر آینده ممکن است شانه از زیر این تعهد خالی کند بدون آنکه لطمه‌ای به سعادت او وارد شود. برای مردان، انتخاب مادر اطفال خود از این هم آسانتر و ساده‌تر خواهد بود. کسانی که مانند من معتقدند که روابط جنسی فقط هنگامی مسأله اجتماعی (و قابل تحدید) محسوب می‌شود که طفلی به وجود آید، باید مثل من این دو نتیجه را بگیرند: اولاً عشق بدون بچه آزاد است، و ثانیاً ایجاد اطفال باید تحت مقرراتی شدیدتر از آنچه امروز هست قرار گیرد.»^۱

راسل بعداً به حل يك مشکل اجتماعی دیگر نیز می‌پردازد و آن مشکل بهبود نژاد بشر است؛ می‌گوید:

«وقتی روابط جنسی بر این اساس قرار گرفت، اجتماع می‌تواند فقط به زنان و مردان معینی که از لحاظ شخصی و ارثی واجد شرایطی باشند اجازه تولید نسل بدهد. آن زنی که پروانه تولید نسل دارد، از مردانی که از لحاظ ارثی ارجح شناخته شوند برای تخم‌گیری و تولید

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۱۲۲.

نسل استفاده می‌کند، درحالی که مردان دیگری که عشاق خوبی خواهند بود، از حق پدری محروم خواهند بود.»^۱

راسل کم کم به گفته‌ها و پیشنهادهای خود جنبه اخلاقی نیز می‌دهد و به اندرز و موعظه می‌پردازد. چون معتقد است یکی از ریشه‌های اخلاق جنسی کهن حسادت است، مردان و زنان را به ترك حسادت توصیه می‌کند، می‌گوید:

«در طریقی که من پیشنهاد می‌کنم، راست است که زوجین را از وفاداری نسبت به یکدیگر مبرا می‌دارم اما در عوض، تکلیف دشوار منکوب کردن حسادت را به عهده‌شان می‌گذارم. يك زندگی هشیارانه بدون تسلط بر نفس غیرممکن است. در این صورت بهتر است يك احساس شدید و مزاحم را چون حسادت تحت انتظام درآوریم و نگذاریم مانع نمو عمومي احساسات عاشقانه بشود. اشتباه اخلاق قدیمی در آن نیست که کف نفس را توجیه می‌کند، بلکه در آن است که در مورد استعمال آن اشتباه می‌نماید.»

مقصود راسل این است که قداما از لحاظ اخلاقی به کف نفس توصیه می‌کردند، من نیز به کف نفس توصیه می‌کنم، اما نظر قداما در کف نفس بر این بود که غریزه جنسی محدود گردد و نظر من به این است که جلوی حسادت در امر جنسی - که نامش را غیرت گذاشته‌اند - گرفته شود. مردان آنگاه که با عشقبازیهای همسران خود مواجه می‌شوند و احساس ناراحتی می‌کنند باید کف نفس و اغماض کنند، مزاحم آنها نشوند، بلکه از آن مردان بیگانه که همسر محبوب آنها را خوشحال و مسرور کرده‌اند شکرگزار باشند! هم او می‌گوید:

«ایجاد فرزندان باید فقط در ازدواج صورت گیرد و روابط بیرون از

۱. همان مأخذ، ص ۱۲۳.

ازدواج به وسایل مختلف خنثی گردد، و شوهران هم نسبت به عشاق همان قدر غمض عین داشته باشند که شریکان نسبت به غلامان خنثی (مقصود غلامان اخته و خواجه سرایان است)^۱ داشتند. اشکال اساسی این طریق، اطمینان اندکی است که به وسایل ضد آبستنی از یک طرف و صمیمیت زنان از طرف دیگر (که از عشاق خود باردار نشوند و به ریش شوهر نبندند)^۲ می‌توان داشت، اما این اشکال با مرور زمان کاهش خواهد یافت».

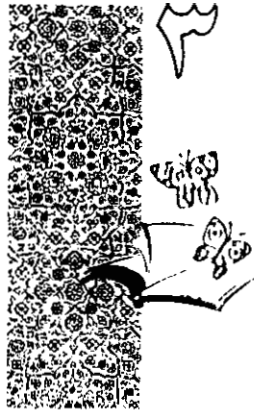
رفورم و اصلاح! به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند؛ موضوعات دیگری نظیر ستر عورت، ممنوعیت ازدواج با محارم، نشر صور قبیحه، استمناء، تمایل به همجنس، سقط جنین، آمیزش در ایام عادت و امثال اینها نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بعضی از این موضوعات از قبیل لزوم ستر عورت و منع نشر صور به اصطلاح قبیحه صریحاً مورد انتقاد قرار گرفته و بعضی دیگر از قبیل استمناء از حوزه اخلاق خارج دانسته شده است و در قلمرو طب به شمار آمده است؛ احیاناً از نظر طبی اگر غیرمجاز شناخته می‌شود، کسی که به سلامت خود علاقه مند است آن را ترك می‌کند؛ به هر حال نمی‌تواند ممنوعیت اخلاقی داشته باشد!

□

اکنون نوبت آن است که ما اصول اساسی و ارکان اصلی این سیستم اخلاقی را که قبلاً بیان کردیم دقیقاً بررسی کنیم، سپس فلسفه اخلاق جنسی اسلامی را که با اخلاق جنسی قدیم و جدید غرب مغایر است توضیح دهیم، تا یک بار دیگر روشن شود یگانه مکتبی که صلاحیت

۱ و ۲. [جملات داخل پرانتز از استاد است].

رهبری بشر را دارد اسلام است، و هم روشن شود که کار غرب در فلسفهٔ اجتماعی به هذیان و پیریشان‌گویی رسیده است؛ وقت آن است که غرب مانند همهٔ زمانهای دیگر، با همهٔ تقدمی که در علوم و صنایع دارد، فلسفهٔ زندگی را از شرق بیاموزد.



در قسمت گذشته از این بحث، اصول اخلاق به اصطلاح نوین جنسی تشریح شد. اکنون نوبت آن است که اصول و پایه‌هایی که این مکتب بر روی آنها بنا شده است ارزیابی نماییم. آن اصول عبارت است از:

۱. آزادی هر فردی مطلقاً محترم است و باید محفوظ بماند، مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد؛ به عبارت دیگر آزادی را جز آزادی نمی‌تواند محدود کند.

۲. سعادت بشر در گروی پرورش استعدادهایی است که در نهاد دارد. خودپرستی‌ها و ناراحتیهای روحی، ناشی از آشفتگی غرائز و بالأخص غریزه جنسی است، و آشفتگی غرائز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی می‌گردد.

۳. آتش میل و رغبت بشر در اثر منع و محدودیت فزونی می‌گیرد و مشتعل تر می‌گردد و در اثر ارضاء و اشباع کاهش می‌یابد و آرام می‌گیرد.

برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن، راه صحیح این است که هرگونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلوی پایش برداریم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، اصل اول از اصول بالا فلسفی و اصل دوم تربیتی و اصل سوم روانی است. این سه اصل را ما از مجموع گفته‌ها و نظرات طرفداران این سیستم اخلاقی استنباط می‌کنیم، والا هیچ کدام از آنان به این ترتیب و تفصیل اصول سیستم اخلاقی خود را بیان نکرده‌اند.

اصل آزادی

طرفداران این سیستم اخلاقی از آن جهت به این اصل - که تکیه‌گاه و اساس اصلی حقوق فردی به شمار رفته - تکیه کرده‌اند که به گمان آنها این سلسله مسائل فاقد جنبه اجتماعی می‌باشد، زیرا به عقیده آنها آزادی جنسی يك فرد به حقوق دیگران ضربه نمی‌زند؛ فقط آنجا که پای فرزند و اطمینان پدری و فرزندگی به میان می‌آید، حق شوهر پیدا می‌شود و لازم می‌گردد که زن از باردار شدن از غیر شوهر قانونی خود خودداری کند، و تا زمانی که وسایل ضد آبستنی در کار نبود لازم بود برای صیانت این حق مرد، زن عفاف و تقوا را رعایت کند تا نسبت به شوهر خود وفادار بماند، فعلاً با وسایل موجود چنین ضرورتی در کار نیست.

علیهذا در اینجا درباره دو قسمت باید تحقیق شود: یکی اینکه آزادی را جز آزادی دیگران و لزوم رعایت آنها نمی‌تواند محدود کند؛ دیگر اینکه روابط جنسی از ناحیه اطمینان پدر و فرزندگی، با اجتماع و زندگی عمومی و حقوق اجتماعی ارتباط ندارد.

اما قسمت اول. باید ببینیم آن چیزی که آزادی را به اصطلاح حق مسلم بشر قرار می دهد چیست؟ برخلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب، آن چیزی که مبنا و اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می گردد میل و هوا و اراده فرد نیست، بلکه استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است؛ اراده بشر تا آنجا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشاند، اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می دهد و استعدادهای نهانی را به هدر می دهد، احترامی نمی تواند داشته باشد. ما در آینده ان شاء الله مستقلاً و به طور تفصیل تحت عنوان «انسان و آزادی» مسأله آزادی را طرح خواهیم کرد؛ اینجا همین قدر یادآوری می کنیم که بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه «انسان آزاد آفریده شده» این است که به او میل و خواست و اراده داده شده است و این میل باید محترم شناخته شود مگر آنجا که با میلها و خواستهای دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میلهای دیگران را به خطر اندازد. ما ثابت می کنیم که علاوه بر آزادیها و حقوق دیگران، مصالح عالی خود فرد نیز می تواند آزادی او را محدود کند. بزرگترین تیشه ای که به ریشه اخلاق زده شده، به نام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است.

وقتی که از آقای راسل سؤال می شود: «آیا خود را به هیچیک از سیستمهای اخلاقی مقید می دانید؟» جواب می دهد:

«آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار بسیار دشواری است. به عقیده من علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود: فرض کنید زیدی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان می رساند انجام بدهد. اگر زید بدین طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند، آنان گردهم

جمع شده و خواهند گفت: «ما به هیچ وجه موافق نیستیم، باید کاری کرد که او سوءاستفاده نکند». بنابراین ملاحظه می شود که کار ما به يك امر جنایی مختوم می گردد و این قضیه کاملاً منطقی و عقلانی است. روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می باشد.»^۱

این روش اخلاقی از لحاظ عملی بودن کمتر از مدینه فاضله افلاطون نیست. آقای راسل در اخلاق مقدساتی را به رسمیت نمی شناسد، معانی و مفاهیمی که انسان آنها را برتر از منافع مادی شخص خود بداند و به خاطر آنها میل و خواست و اراده خود را محدود کند سراغ ندارد، اخلاقی را که مبتنی بر چنین معانی و مفاهیم باشد اخلاق «تابو» می خواند، یگانه چیزی را که مقدس می شمارد آزادی خواست و اراده و میل است، آزادی اراده و میل را فقط با مواجه شدن با میل و اراده دیگران در جهت مقابل قابل تحدید می داند، آنگاه گرفتار این بن بست می شود که در این صورت چه قدرتی می تواند آزادی شخص را محدود کند و او را در مقابل آزادیهای دیگران و ادار به تسلیم و احترام نماید؟ می گوید: قدرت منع و جلوگیری دیگران؛ می گوید: من که به خاطر منافع خودم می خواهم منافع دیگران را به خطر اندازم، آنها به خاطر منافع خودشان با یکدیگر اتفاق خواهند کرد و جلوی مرا خواهند گرفت و من ناچار تسلیم خواهم شد و اجباراً منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ خواهم کرد.

آقای راسل می خواهد با این بیان، منافع خصوصی را حافظ و نگهدار حقوق عمومی معرفی کند. همین جاست که عقیم بودن فلسفه اخلاقی او روشن می گردد.

۱. جهانی که من می شناسم، ص ۶۴ و ۶۵.

بدیهی است اگر فرض کنیم همیشه افراد اجتماع یا گروههای اجتماعی، دارای قدرت و همیشه افراد و گروهها آماده اتفاق و اتحاد علیه متجاوز می باشند و همیشه يك فرد که دارای قدرت کمتری است تصمیم می گیرد علیه منافع اکثریت گام بردارد، البته در این صورت فرضیه آقای راسل درست از آب درخواهد آمد. اما آیا همیشه افراد و گروهها دارای قدرت مساوی هستند؟ آیا همیشه کسانی که مورد تجاوز قرار می گیرند، آماده اتفاق و اتحادند؟ آیا همیشه فرد علیه منافع اکثریت تصمیم می گیرد؟ متجاوز تا به زور و قدرت خود اعتماد نداشته باشد دست به تجاوز نمی زند.

اخلاقی که آقای راسل پیشنهاد می کند قادر است تنها به ضعیفان توصیه کند که از زور نیرومندان بترسند و به حقوق آنها تجاوز نکنند، اما قادر نیست زورمندانی را که علیه ناتوانان اتفاق می کنند و اطمینان دارند که می توانند اعتراض آنان را با قوه قهریه پاسخ دهند به ترك تجاوز توصیه کند، چون طبق این فلسفه عمل آنها ضد اخلاقی نیست، زیرا آنها ضرورتی نمی بینند که منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ کنند. این فلسفه اخلاقی بهترین توجیه کننده حق زورگویی و دیکتاتوری است. عجب این است که آقای راسل شعار خود را در همه عمر آزادیخواهی و حمایت از حقوق ناتوانان قرار داده است اما فلسفه ای که برای اخلاق ساخته است پایه های دیکتاتوری را استحکام می بخشد. در فلاسفه غرب، از این نمونه ها باز هم هست که فیلسوفی فلسفه اش يك جور حکم می کند و شعار زندگی اش طور دیگر.

اما قسمت دوم. این قسمت مربوط به این است که ازدواج و تشکیل اجتماع خانوادگی تا چه حد جنبه فردی و خصوصی دارد و تا چه حد جنبه عمومی و اجتماعی؟ بدون شك در ازدواج، تمتع شخصی و مسرت فردی وجود دارد؛ انگیزه افراد در انتخاب همسر بهره مند شدن از

مسرت و لذت بیشتر زندگی است. اکنون باید ببینیم آیا از آن نظر که دو فرد به نام زن و شوهر می‌خواهند زندگی مشترك و مقرون به خوشی و مسرتی تشکیل دهند و از شیرینیهای زندگی بهره‌مند گردند، بهتر و عاقلانه‌تر این است که کانون خانوادگی را کانون خوشیها و کامیابیهای جنسی قرار دهند و حداکثر مساعی خود را برای لذت بخش نمودن این کانون صرف کنند و اما اجتماع بیرون (اجتماع بزرگ) محیط کار و فعالیت و برخوردهای دیگر باشد، یا بهتر این است که لذائذ و کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی به اجتماع بزرگ کشیده شود، کوچه و خیابان و مغازه‌ها و محیطهای اداری و باشگاهها و تفریحگاه‌های عمومی همه‌جا آماده‌انواع کامیابیهای جنسی نظری و لمسی و غیره بوده باشد؟

اسلام طریق اول را توصیه کرده است. اسلام اصرار فراوانی دارد که محیط خانوادگی آمادگی کامل برای کامیابی زن و شوهر از یکدیگر داشته باشد؛ زن یا مردی که از این نظر کوتاهی کند، مورد نکوهش صریح اسلام قرار گرفته است. اسلام اصرار فراوانی به خرج داده که محیط اجتماع بزرگ، محیط کار و عمل و فعالیت بوده و از هر نوع کامیابی جنسی در آن محیط خودداری شود. فلسفه تحریم نظر بازی و تمتعات جنسی از غیر همسر قانونی، و هم فلسفه حرمت خودآرایی و تبرج زن برای بیگانه همین است.

کشورهای غربی که ما اکنون کورکورانه از آنها پیروی می‌کنیم، راه دوم را انتخاب کرده‌اند. کشورهای غربی در انتقال دادن کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به محیط اجتماعی بیداد کرده‌اند و جریمه‌اش را هم می‌دهند؛ فریاد متفکرین شان بلند است؛ آنها وقتی که می‌بینند برخی کشورهای کمونیستی جلوی این کارها را گرفته و مانع هدر دادن نیروهای جوانان در اجتماع شده‌اند، به چشم غبطه به آنها

می نگرند.

اگر زندگی و خوشی و مسرت در زندگی را مساوی با اعمال شهوت بدانیم و چنین فرض کنیم که هرکس بیشتر می خورد و می خوابد و عمل آمیزش انجام می دهد، او از مسرت و خوشی بیشتری بهره مند است و به عبارت دیگر اگر استعدادهای بهجت زای انسانی و موجبات ناراحتیهای او را محدود بدانیم به آنچه حیوانات دارند، البته انتقال کامیابیهای جنسی از قانون خانوادگی به اجتماع بزرگ لذت و مسرت بیشتری خواهد داشت.

اما اگر بتوانیم تصور کنیم که اتحاد روح زن و شوهر و عواطف صمیمانه ای که احیاناً تا آخرین روزهای پیری که غریزه جنسی فعالیت ندارد باقی است، برای زندگی ارزش بیشتر و بالاتری دارد، اگر بتوانیم تصور کنیم که لذتی که يك مرد از مصاحبت همسر مشروع و وفادارش [می برد] با لذتی که از مصاحبت يك زن هر جایی می برد تفاوت دارد، کوچکترین تردیدی در این جهت نخواهیم کرد که به خاطر بهره مند شدن از مسرت بیشتر و آرامش بیشتر لازم است عواطف جنسی افراد را محدود به همسر قانونی کرد و محیط و قانون خانوادگی را به این کار، و اجتماع بزرگ را به کار و فعالیت اختصاص دهیم.

مطلب مهمتر، جنبه های اجتماعی مسأله ازدواج است. [ازدواج] تنها برای این نیست که زن و مرد از مصاحبت یکدیگر لذت بیشتری ببرند؛ ازدواج و تشکیل قانون خانوادگی ایجاد قانون پذیرایی نسل آینده است؛ سعادت نسلهای آینده بستگی کامل دارد به وضع اجتماع خانوادگی. دست توانای خلقت برای ایجاد و بقا و تربیت نسلهای آینده، علائق نیرومند زن و شوهری را از يك طرف و علائق پدر و فرزندی را از طرف دیگر به وجود آورده است. عواطف اجتماعی و انسانی در محیط خانوادگی رشد می کنند. روح کودک را حرارت محیط

فطری و طبیعی چندصد درجه پدر و مادر، نرم و ملایم می‌کند. ما وقتی که می‌خواهیم عواطف دو نفر را نسبت به یکدیگر تحریک کنیم می‌گوییم افراد يك ملت برادر یکدیگرند، یا می‌گوییم افراد بشر همه برادر یکدیگر و عضویك خانواده هستند. قرآن کریم عواطف پاک ایمانی مؤمنین را به عواطف برادری تشبیه می‌کند: «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ». عواطف برادری تنها از خویشاوندی و همخونی پیدا نمی‌شود؛ عمده این است که دو برادر در يك کانون محبت بزرگ می‌شوند. راستی اگر عواطف برادری که ناشی از کانون باصفا و پرمهر خانوادگی است از میان برود، آیا افراد اجتماع می‌توانند کوچکترین عواطفی نسبت به یکدیگر داشته باشند؟

می‌گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست اما عواطف بسیار کم است؛ حتی در میان برادران و پدران و فرزندان عواطف کمی مشاهده می‌شود، برخلاف مردم مشرق زمین؛ چرا؟ برای اینکه این گونه عواطف در کانونهای باصفا و صمیمی و پرمهر خانوادگی رشد می‌کند، اما در اروپا چنین صفا و صمیمیت و وحدت و یگانگی میان زنان و شوهران وجود ندارد. چرا این یگانگی که معمولاً در مشرق زمین میان زنان و شوهران وجود دارد، در آنجا وجود ندارد؟ برای اینکه در آنجا عواطف جنسی زن و مرد به یکدیگر اختصاص ندارد؛ هرکدام به‌طور نامحدود می‌توانند لااقل از تمتعات نظری و لمسی در اجتماع بزرگ بهره‌مند شوند.



اصل «آزادی» که پایه فلسفی اخلاق به اصطلاح نوین جنسی است، به طور اجمال در صفحات قبل مورد بحث قرار گرفت. در اینجا می‌خواهیم اصل «لزوم پرورش استعدادهای طبیعی انسان» را که پایه تربیتی این سیستم اخلاقی است بررسی کنیم. پس از آن البته به بررسی پایه روانی آن خواهیم پرداخت.

به استناد اصل «لزوم پرورش استعدادها» گفته می‌شود که تربیت سعادتمندانه برای فرد و مفید به حال اجتماع، آن است که سبب گردد استعدادهای فطری و طبیعی بشر بروز و ظهور کند و شکوفان و بارور گردد.

شکوفان شدن استعدادها علاوه بر اینکه موجب مسرت خاطر و نشاط کامل فرد می‌گردد، تعادل روحی او را حفظ می‌کند و او را آرام نگه می‌دارد و در نتیجه اجتماع نیز از او آسایش می‌بیند، برخلاف جلوگیری و تحت فشار قرار دادن آنها که موجب هزاران ناراحتی و

- اضطراب و جنایت و انحراف می‌گردد.
- گفته می‌شود اخلاق جنسی کهن به دلیل اینکه مانع رشد و شکوفان شدن يك استعداد کامل طبیعی و فطری، یعنی غریزه جنسی یا غریزه به اصطلاح «عشق» است و عشق را خبیث می‌داند محکوم است؛ اخلاق نو به دلیل آنکه عشق را آزاد و محترم می‌شمارد و با موجبات رشد و تقویت آن به مبارزه بر نمی‌خیزد مزیت و رجحان دارد.
- ما برای اینکه بررسی کامل از این اصل کرده باشیم، لازم است مطالب ذیل را رسیدگی کنیم:
۱. آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادهای مابین است؟
 ۲. کشتن نفس یعنی چه؟
 ۳. اخلاق نوین جنسی بزرگترین عامل آشفته‌گی غرائز و مانع رشد طبیعی استعدادهاست.
 ۴. دموکراسی در اخلاق.
 ۵. مقایسه اخلاق جنسی با اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی.
 ۶. مهجوری و مشتاقی.
 ۷. رشد شخصیت از نظر غریزه عشق.

□

آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادهای مابین است؟

اینکه می‌گویند استعدادهای طبیعی را باید پروراند و نباید از آن جلوگیری کرد، مورد قبول ماست. اگر دیگران فقط از راه آثار نیکی که در پرورش استعدادهای و آثار سوئی که در منع و جلوگیری از پرورش آنها دیده‌اند به لزوم این کار توصیه می‌کنند، ما علاوه بر این راه، از راه دیگر

که به اصطلاح برهان «لَمّی» است بر این مدعا استدلال می‌کنیم. ما می‌گوییم خداوند نه عضوی از اعضای جسمانی را بیهوده آفریده است و نه استعدادی از استعدادهای روحی را، و همان طوری که همه اعضای بدن را باید حفظ کرد و به آنها غذای لازم باید رساند، استعدادهای روحی را نیز باید ضبط کرد و به آنها غذای کافی داد تا سبب رشد آنها شود.

ما فرضاً از راه آثار، به لزوم پرورش استعدادها و عدم جلوگیری از آنها پی نبرده بودیم، خداشناسی ما را به این اصل هدایت می‌کرد؛ همچنانکه می‌بینیم در صد سال پیش که هنوز درست به آثار نیک پروراندن استعدادها و آثار سوء ترك پرورش آن پی نبرده بودند، دانشمندانی به همین دلیل به حفظ اعضای بدن و مهمل نگذاشتن قوای نفسانی توصیه می‌کردند.

پس در اثر [و] لزوم پروراندن استعدادها به طور کلی جای تردید نیست، بلکه مفهوم لغت «تربیت» که از قدیم برای این مقصود انتخاب شده است، همین معنی را می‌رساند؛ لغت «تربیت» مفهومی جز پروراندن ندارد. علیهذا بحث در این نیست که آیا باید استعدادها را پرورش داد یا نه؟

بحث در این است که راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشر که به هیچ نوع آشفتگی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود چیست؟ ما ثابت می‌کنیم که رشد طبیعی استعدادها و از آن جمله استعداد جنسی تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است و انحراف از آن سبب آشفتگی و بی‌نظمی و حتی سرکوبی و زخم خوردگی این استعداد می‌گردد. اکنون لازم است نظری به منطق اسلام در زمینه اخلاق و تربیت به طور کلی و اجمال بیفکنیم.

برخی کوه نظران می‌پندارند که اخلاق و تربیت اسلامی با رشد

طبیعی استعدادها مابین است و براساس جلوگیری و منع آنها بنا شده است. اینان تعبیرات اسلامی را در زمینه تہذیب و اصلاح نفس بهانه و مستمسک قرار داده اند. در قرآن کریم پس از چندین سوگند، به صورت مؤکدی می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا» یعنی به حقیقت رستگار شد آن کس که نفس خویش را پاکیزه کرد.

از این جمله فهمیده می‌شود که اولاً قرآن کریم آلوده شدن ضمیر انسان را ممکن می‌شمارد، و ثانیاً پاکیزه کردن ضمیر را از آن آلودگیها در اختیار خود شخص می‌داند، و ثالثاً آن را لازم و واجب می‌شمارد و سعادت و رستگاری را در گروی آن می‌داند.

این سه مطلب هیچکدام قابل انکار نیست. هیچ مکتب و روشی نیست که نوعی آلودگی را در روان و ضمیر انسان ممکن نشمارد و به پاکیزه کردن روان از آن آلودگی توصیه نکند. ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی او اختلال‌پذیر است؛ انسان آن اندازه که از ناحیه شخص خود در اثر آلودگیها و اختلالات روحی آزار می‌بیند، از ناحیه طبیعت یا انسانهای دیگر آزار نمی‌بیند؛ لہذا رستگاری انسان بدون پاکی و تعادل روانی میسر نیست. در آنچه مربوط به این تعبیر قرآنی است جای شبهه نمی‌باشد.

در قرآن کریم تعبیر دیگری هست که نفس انسان را با صفت اَمَارَةٌ بِالسُّوءِ (فرمان‌دهنده به شر) توصیف می‌کند. این تعبیر این پرسش را پیش می‌آورد که آیا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان شریر است؟ (اگر قرآن از جنبه فلسفه نظری، طبیعت نفسانی انسان را ذاتاً شریر می‌داند، ناچار در فلسفه عملی راهی که انتخاب می‌کند این است که پروراندن و رشد دادن این موجود شریر بالذات خطاست؛ باید آن را

همواره ضعیف و ناتوان و تحت فشار و زجر قرارداد و مانع ظهور و بروز و فعالیت وی شد و احیاناً آن را باید از میان برد) یا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی شریر بالذات نیست، بلکه در حالات خاصی و به سبب عوارضی سر به طغیان و شرارت برمی دارد؛ یعنی قرآن از جنبه فلسفه نظری، به طبیعت نفسانی بدبین نیست و آن را منشأ شرور نمی داند و قهراً در فلسفه عملی راهی که انتخاب می کند نابود کردن یا ضعیف نگه داشتن و موجبات طغیان فراهم کردن نیست.

در این صورت، پرسش دومی پیش می آید و آن اینکه چه چیزهایی سبب طغیان و اضطراب و سرکشی قوای نفسانی می گردد و از چه راهی می توان آن را آرام کرد و به اعتدال برگرداند؟
ما به هر دو پرسش پاسخ می دهیم.

کوتاه نظران، همین قدر که دیده اند اسلام نفس را به عنوان «فرمانده شرارت» یاد کرده است، کافی دانسته اند که اخلاق و تربیت اسلامی را متهم کنند به اینکه به چشم بدبینی به استعداد های فطری و منابع طبیعی وجود آدمی می نگرد و طبیعت نفسانی را شریر بالذات و پروراندن آن را خطا می شمارد.

ولی این تصور خطاست. اسلام اگر در يك جا نفس را با صفت «أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ» یاد کرده است، در جای دیگر با صفت «النَّفْسُ اللَّوَامَةُ» یعنی ملامت کننده خود نسبت به ارتکاب شرارت، و در جای دیگر با صفت «النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» یعنی آرام گیرنده و به حد کمال رسیده یاد می کند. از مجموع اینها فهمیده می شود که از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان مراحل مختلفی می تواند داشته باشد؛ در يك مرحله به شرارت فرمان می دهد، در مرحله دیگر از شری که مرتکب شده است ناراحت می شود و خود را ملامت می کند، در مقام و مرحله دیگر آرام می گیرد و گرد شر و بدی نمی گردد.

پس اسلام در فلسفه نظری خود طبیعت نفسانی انسان را شریر بالذات نمی‌داند و قهراً در فلسفه عملی خود نیز مانند سیستمهای فلسفی و تربیت هندی یا کلبی یا مانوی یا مسیحی از روش نابود کردن قوای نفسانی و یا لااقل حبس با اعمال شاقه آنها پیروی نمی‌کند، همچنانکه دستوره‌های عملی اسلام نیز شاهد این مدعاست.

این مطلب که نفس انسان در مقامات و مراحل و شرایط خاصی بشر را واقعاً به شرارت فرمان می‌دهد و حالت خطرناکی پیدا می‌کند مطلبی است که اگر در قدیم اندکی ابهام داشت، امروز در اثر پیشرفتهای علمی در زمینه‌های روانی کاملاً مسلم شده است. از همه شگفت‌تر این است که قرآن کریم در توصیف نفس نمی‌گوید «داعیه بالسوء» (دعوت‌کننده به سوی بدی و شر)، می‌گوید «امارة بالسوء» (فرمان‌دهنده به بدی و شر). قرآن کریم در این تعبیر خود این مطلب را می‌خواهد بفهماند که احساسات نفسانی بشر آنگاه که سر به طغیان برمی‌آورد بشر را تنها به سوی جنایت و اعمال انحرافی دعوت نمی‌کند، بلکه مانند يك قدرت جابر مسلط دیکتاتور فرمان می‌دهد؛ قرآن با این تعبیر، تسلط و استیلای جابرائه قوای نفسانی را در حال طغیان بر همه استعدادهای عالی انسانی می‌فهماند، و این رازی است که [تا] دورانهای اخیر روانشناسی کشف نشده بود.

امروز ثابت شده که احساسات منحرف، احیاناً به طرز مرموزی بر دستگاه ادراکی بشر فرمان می‌راند و مستبدانه حکومت می‌کند و دستگاه ادراکی ناآگاهانه فرمانهای آن را اجرا می‌کند.

اما پاسخ پرسش دوم که چه چیزهایی موجب طغیان و آشفتگی و چه چیزی سبب آرامش و تعادل روحی می‌گردد؟ ما پاسخ این پرسش را آنگاه که در اطراف پایه سوم اخلاق نوی جنسی - که پایه روانی است - بحث می‌کنیم ذکر خواهیم کرد.

کشتن نفس یعنی چه؟

يك پرسش دیگر باقی است و آن اینکه اگر از نظر اخلاقی اسلامی استعداد‌های طبیعی نباید نابود شود، پس تعبیر به «نفس کشتن» یا «میراندن نفس» که احیاناً در تعبیرات دینی و بیشتر در تعبیرات معلمین اخلاق اسلامی و بالأخص در تعبیرات عارف‌مشربان اسلامی آمده است، چه معنی و چه مفهومی دارد؟ پاسخ این پرسش از آنچه قبلاً گفتیم روشن شد. اسلام نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعداد‌های فطری طبیعی را باید نابود ساخت، اسلام می‌گوید «نفس اماره» را باید نابود کرد. همچنانکه گفتیم، نفس اماره نماینده اختلال و بهم‌خوردگی و نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد؛ کشتن نفس اماره معنی خاموش کردن و فرونشاندن فتنه و طغیان را در زمینه قوا و استعداد‌های نفسانی می‌دهد. فرق است میان خاموش کردن فتنه و نابود کردن قوایی که سبب فتنه می‌گردند. خاموش کردن فتنه، چه در فتنه‌های اجتماعی و چه در فتنه‌های روانی مستلزم نابود کردن افراد و قوایی که سبب آشوب و فتنه شده‌اند نیست، بلکه مستلزم این است که عواملی که آن افراد و قوا را وادار به فتنه کرده است از بین برده شود. بعداً خواهیم گفت که این نوع میراندن گاهی به اشباع و ارضاء نفس حاصل می‌شود و گاهی به مخالفت با آن.

این نکته باید اضافه شود که در تعبیرات دینی، ما هرگز کلمه‌ای که به معنی «نفس کشتن» باشد پیدا نمی‌کنیم؛ تعبیراتی که هست - که البته از دو سه مورد تجاوز نمی‌کند - به صورت «میراندن نفس» است.



مسائل را یکجانبه دیدن و از جوانب دیگر غفلت کردن، گاهی زیانهای جبران ناپذیری به دنبال خود می آورد. کاوشها و کشفیات روانی در يك قرن اخير ثابت کرد که سرکوبی غرائز و تمایلات و بالأخص غریزه جنسی، مضرات و ناراحتیهای فراوانی به بار می آورد؛ معلوم شد اصلی که مورد قبول شاید اکثریت مفکرین قدیم بود که هر اندازه غرائز و تمایلات طبیعی ضعیفتر نگه داشته شوند، میدان برای غرائز و نیروهای عالیتراً مخصوصاً قوه عاقله بازتر و بی مانع تر می شود اساسی ندارد؛ غرائز سرکوب شده و ارضاء نشده، پنهان از شعور ظاهر، جریاناتی را طی می کنند که چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فوق العاده برای بشر گران تمام می شود، و برای اینکه تمایلات و غرائز طبیعی بهتر تحت حکومت عقل واقع شوند و آثار تخریبی به بار نیاورند باید تا حد امکان از سرکوب شدن و زخم خوردگی و ارضاء نشدن آنها جلوگیری کرد.

روانشناسان ریشه بسیاری از عوارض ناراحت کننده عصبی و بیماریهای روانی و اجتماعی را احساس محرومیت، خصوصاً در زمینه امور جنسی تشخیص دادند؛ ثابت کردند که محرومیتها مبدأ تشکیل عقده ها، و عقده ها احیاناً به صورت صفات خطرناک مانند میل به ظلم و جنایت، کبر، حسادت، انزوا و گوشه گیری، بدبینی و غیره تجلی می کند. اصل بالا در موضوع زیانهای سرکوب کردن غرائز، از نوع کشفیات فوق العاده با ارزش روانی است و در ردیف ارزنده ترین موفقیتهای بشر است.

مردم غالباً به واسطه انس به محسوسات و آشنایی بیشتر با آنها، برای کشفیاتی ارزش زیاد قائل می شوند که در زمینه امور فنی و صنعتی و استخدام قوای طبیعت بی جان صورت گرفته باشد، اما کشفیاتی که در زمینه مسائل روانی و روحی صورت می گیرد کمتر مورد توجه عامه مردم می تواند قرار بگیرد، ولی از نظر مردم دانشمند و آگاه اهمیت مطلب محفوظ است.

هرچند کم و بیش در حکمتهایی که از گذشتگان به یادگار مانده و بالأخص در آثار اسلامی نشانه های زیادی از توجه به این حقیقت دیده می شود و عملاً بسیاری از معلمان و مربیان اخلاق از آن استفاده می کرده اند، اما به طور مسلم اثبات علمی این حقیقت و کشف قوانین مربوط به آن از موفقیتهای علمی قرن اخیر است.

اکنون ببینیم این اصل چگونه مورد استفاده قرار گرفت؟ آیا مانند کشفیات پزشکی مثلاً پنی سیلین مورد استفاده قرار گرفت؟ متأسفانه پیچیدگی و چندجانبه بودن مسائل روانی از یک طرف و ارتباط موضوع و تمایلات بشر که خواه ناخواه در کورکردن بصیرت تأثیر دارد از طرف دیگر، نگذاشت آن استفاده ای که باید بشود صورت گیرد، بلکه خود این اصل بهانه و وسیله ای شد در جهت مخالفت یعنی برای اینکه موجبات

سرکوب شدن غرائز و پیدایش آثار خطرناک روانی و اجتماعی ناشی از آن خصوصاً در زمینه امور جنسی بیشتر فراهم گردد؛ بر عقده‌ها و تیرگیهای روانی افزوده گردد؛ آمار بیماریهای روانی، جنونها، خودکشی‌ها، جنایتها، دلهره‌ها و اضطرابها، یأسها و بدبینی‌ها، حسادتها و کینه‌ها به صورت وحشتناکی بالا رود؛ چرا؟ برای اینکه سرکوب نکردن غرائز به معنی آزاد گذاشتن میلها، و آزاد گذاشتن میلها به معنی رفع تمام قیود و حدود و مقررات تفسیر شد.

پس از آنکه قرن‌ها علیه شهوت پرستی به عنوان امری منافی اخلاق و عامل برهم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و به عنوان نوعی انحراف و بیماری توصیه و تبلیغ شده بود، یکباره ورق برگشت و صفحه عوض شد؛ جلوگیری از شهوات و پابند بودن به عفت و تقوا و تحمل قیود و حدود اخلاقی و اجتماعی، عامل برهم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و از همه بالاتر امری ضد اخلاق و تهذیب نفس معرفی شد. فریادها بلند شد: محدودیتها را بردارید تا ریشه مردم آزاری و کینه‌ها و عداوتها کنده شود؛ عفت را از میان بردارید تا دلها آرام بگیرد و نظم اجتماعی برقرار گردد؛ آزادی مطلق اعلام کنید تا بیماریهای روانی رخت بر بندد.

بدیهی است اینچنین فرضیه به ظاهر شیرین و دلپذیری به عنوان اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی، طرفداران زیادی خصوصاً در میان جوانان مجرد پیدا می‌کند.

ما در کشور خودمان می‌بینیم چه کسانی از آن طرفداری می‌کنند. چه از این بهتر که خود را در اختیار دل، و دل را در اختیار هوس قرار دهیم و در عین حال عمل مـ اخلاقی و انسانی شمرده شود و نام ما در لیست محصلین اخلاقی اجتماعی قرار گیرد؛ هم فال است و هم تماشا، هم کامجویی است و هم خدمت به نوع، هم تن‌پروری است و هم

اصلاح نفس، هم شهوت است و هم اخلاق؛ بی شباهت به عشق مجازی که در میان برخی از متصوف مآبان خودمان معمول بوده نیست؛ چه از این بهتر که آدمی از مصاحبت شاهدی زیباروی بهره مند گردد و این کار او سلوک الی الله شمرده شود!

نتیجه چه شد؟ از اول معلوم بود. آیا بیماریهای روانی معدوم شد؟ آرامش روحی جای اضطراب و دلهره را گرفت؟ خیر، متأسفانه نتیجه معکوس بخشید؛ بدبختی بر بدبختی های پیشین افزود، تا آنجا که بعضی از پیشقدمان آزادی جنسی که تیزهوش تر بودند سخن خود را به صورت تفسیر و تأویل پس گرفتند، گفتند از حدود [و] مقررات اجتماعی چاره ای نیست؛ گزینه را از تمتعات جنسی نمی توان به طور کلی ارضاء و اشباع کرد، باید ذهن را متوجه مسائل عالی هنری و فکری کرد و گزینه را به طور [غیر]مستقیم به سوی این امور هدایت نمود. فروید یکی از این افراد است.

اخلاقی که امثال راسل از آن تبلیغ می کنند و نام آن را «اخلاق نوین» گذاشته اند، همان است که ثمره اش آشفتگی بیش از پیش غرائز و تمایلات است و برخلاف مدعای آنها که اخلاق کهن را متهم به آشفته ساختن روح می کنند، سیستم اخلاقی خود آنها سزاوار این اتهام است. امروز پدیده های اجتماعی خاصی و به عبارت دیگر مشکلات اجتماعی مخصوصی پیدا شده که افکار علمای اجتماع را به خود مشغول داشته است.

در جامعه امروز، جوانان به طور محسوسی از ازدواج شانه خالی می کنند، حاملگی و زاییدن و بچه بزرگ کردن به صورت امر منفوری برای زنان درآمده است، زنان به اداره امر خانه کمتر علاقه نشان می دهند، ازدواجهایی که نمونه وحدت روح است جز در میان طبقاتی که به مقررات اخلاق کهن پایبندند کمتر دیده می شود، جنگ اعصاب بیش

از پیش رو به افزایش است، و بالأخره آشفته‌گی روحی عجیبی محسوس و مشهود است.

گروهی می‌خواهند این عوارض را لازمه قهری انقلاب صنعتی جدید بدانند و راه برگشت را بدین وسیله ببندند، در صورتی که اینها ربط زیادی به زندگی صنعتی و ازمیان رفتن زندگی کشاورزی ندارد؛ این عوارض ناشی از يك نوع به اصطلاح انقلاب فکری است و افراد خاصی هستند که مسؤولیت عمده این بدبختی بشریت را دارند. راسل در گفتار خود دچار تناقض گویی‌ها می‌گردد؛ گاهی سخت از آزادی جنسی حمایت می‌کند (که در بخش‌های پیش برخی عبارات او را نقل کردیم) و گاهی اجباراً لزوم يك سلسله حدود و قیود اجتماعی را در این زمینه می‌پذیرد. ما برای اینکه سخن طولانی نشود، از نقل و انتقاد آنها خودداری می‌کنیم.

□

حقیقت این است که اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن يك مطلب است، و آزادی جنسی و رفع مقررات و موازین اخلاقی مطلب دیگر. اشباع غریزه با رعایت اصل عفت و تقوا منافی نیست، بلکه تنها در سایه عفت و تقواست که می‌توان غریزه را به حد کافی اشباع کرد و جلوی هیجانهای بیجا و ناراحتیها و احساس محرومیتها و سرکوب شدن‌های ناشی از آن هیجانها را گرفت. به عبارت دیگر پرورش دادن استعدادها غیر از پر دادن به هوسها و آرزوهای پایان‌ناپذیر است. یکی از مختصات و امتیازات انسان از حیوانات این است که دو نوع میل و تمنا در بشر ممکن است پیدا شود: تمناهای صادق، تمناهای کاذب. تمناهای صادق همانهاست که مقتضای طبیعت اصلی است. در

وجود هر انسانی طبیعتِ میل به صیانت ذات، به قدرت و تسلط، به امور جنسی، به غذا خوردن و امثال اینها هست. هر يك از این میلها هدف و حکمتی دارد. بعلاوه، همه اینها محدودند ولی همه اینها ممکن است زمینه يك تمنای کاذب واقع شوند. اشتهاى کاذبی که افراد در مورد خوردنیها پیدا می کنند مشهور و معروف همه است.

در بعضی از میلها و غرائز (که غریزه جنسی از آنهاست) این تمنا غالباً به صورت يك عطش روحی درمی آید، یعنی قناعت و پایان پذیری را در آن راه نیست.

غریزه طبیعی را می توان اشباع کرد، اما تمنای کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد، اشباع پذیر نیست.

اشتباه کسانی که برای جلوگیری از سرکوبی غرائز و به منظور رشد استعدادها، رژیم اخلاق آزاد را به اصطلاح پیشنهاد کردند، ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این جهت توجه نکردند که میل به بی نهایت درسرشت انسان نهفته است؛ انسان چه در زمینه پول و اقتصادیات، چه در زمینه سیاست و حکومت و تسلط بر دیگران و چه در زمینه امور جنسی اگر زمینه مساعدی برای پیشروی ببیند، درهیچ حدی توقف نمی کند. خیال کردند که حاجت جنسی در وجود بشر فی المثل نظیر حاجت طبیعی هرکسی به ادرار و خالی کردن مثانه است؛ منع و حبس ادرار از نظر پزشکی مضرات فراوانی دارد، اما خالی کردن آن حدود و شرایطی ندارد؛ اگر فرضاً کسی قدم به قدم در کوچه ها و خیابانها محل مناسب و پاکیزه و مجانی برای ادرار بیابد، بیش از مقدار حاجت به آنها توجهی نخواهد کرد.

نهایت جهالت است که غریزه جنسی یا غریزه قدرت طلبی یا پول پرستی بشر را از این قبیل بدانیم و توجه خود را تنها به جنبه های محرومیت و اشباع نشدن غریزه معطوف کنیم و عوارض حیرت آور و

پایان ناپذیر جهت مخالف را نادیده بگیریم. اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت، احتیاجی نبود نه به مقررات سیاسی و نه به مقررات اقتصادی و نه به مقررات جنسی؛ از نظر اخلاقی نیز نه نیازی به اخلاق سیاسی و اجتماعی بود، نه به اخلاق اقتصادی و نه به اخلاق جنسی؛ همان ظرفیت محدود طبیعی همه مشکلات را حل می‌کرد. اما همچنانکه از مقررات و اخلاق محدودکننده در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از عفت و تقوای سیاسی و اجتماعی گریزی نیست، از مقررات و اخلاق محدودکننده جنسی و از عفت و تقوای جنسی نیز گریزی نمی‌باشد.



انضباط جنسی، غریزه عشق

دموکراسی در اخلاق

در اخلاق نیز مانند سیاست باید اصول آزادی و دموکراسی حکمفرما باشد؛ مطلب صحیح و درستی است؛ یعنی انسان باید با غرائز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با توده مردم رفتار کند.

ولی عده ای آنجا که پای مسائل اخلاقی در میان می آید یا آنجا که انسان در مقابل خودش قرار گرفته و باید درباره رفتار خودش با خودش قضاوت کند، عمداً یا سهواً دموکراسی را با خودسری و هرج و مرج و بی بندوباری اشتباه می کنند. اسلام درباره اخلاق جنسی همان را می گوید که جهان امروز درباره اخلاق سیاسی و اخلاق اقتصادی پذیرفته است.

اخلاق سیاسی به غریزه قدرت و برتری طلبی مربوط است و

اخلاق اقتصادی به حس افزون طلبی، همچنانکه اخلاق جنسی مربوط است به غریزه جنسی. از نظر لزوم آزادی از يك طرف و لزوم انضباط شدید از طرف دیگر، هیچ تفاوتی میان این سه بخش اخلاق نیست. معلوم نیست چرا طرفداران اخلاق نوین جنسی این گشاده دستی ها را تنها درباره اخلاق جنسی جایز می شمارند؟!

رشد شخصیت از نظر غریزه جنسی

یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسأله عشق است. چنانکه می دانیم فلاسفه از قدیم الایام برای عشق فصل مخصوصی باز کرده و به بررسی ماهیت آن پرداخته اند. ابن سینا رساله مخصوصی در عشق فراهم آورده است. عرفا عشق را در همه اشياء، ساری و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی دانسته اند.

شعراى اهل ادب با آنکه شهوت را امری حیوانی و پست شمرده اند، عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده اند، تا آنجا که مقایسه عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل می دهد.

عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیرمقوله شهوت دانسته شده است، تنها عشق الهی نیست؛ حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش امری شریف و خارج از مقوله شهوت معرفی شده است.

نقطه مقابل این عده، افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ هدف، جز حدت و شدت غریزه جنسی نمی دانند و به عشق مقدس ایمان و اعتراف ندارند. از نظر این عده، استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب و

عبودیت است.

از نظر دسته اول، عشق تقسیماتی دارد؛ یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است. این عشق نیز به نوبه خود بر دو قسم است: جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر: حیوانی و انسانی)؛ ولی از نظر دسته دوم، عشق تقسیمات و اقسامی ندارد، هر چه هست همان شهوت است و بس.

امروز در میان بعضی از فلاسفه جدید عقیده سومی پیدا شده است. از نظر این عده ریشه همه عشقها امر جنسی است، ولی همین امر جنسی در شرایط خاصی تدریجاً تغییر شکل می‌دهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست می‌دهد و جنبه روحی و معنوی به خود می‌گیرد. این عده به دوگونگی عشق قائل هستند، اما به معنی دوگونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار، نه دوگونگی از لحاظ ریشه و مبدأ. از نظر این عده جای تعجب نیست که يك امر مادی شکل معنوی به خود بگیرد، زیرا میان مادیات و معنویات آنچنان دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد و به قول یکی از اهل نظر: «هر امر معنوی، اصل و پایه مادی و طبیعی دارد و هر امر مادی يك گسترش و بسط معنوی»^۱.

ما فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره - قدیماً و جدیداً - گفته شده بپردازیم. در اینجا همین قدر می‌گوییم خواه عشق ریشه غیر جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد، و به فرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبه معنوی و روحانی پیدا کند، خواه نکند، در این جهت نمی‌توانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی، یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می‌کند و از

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۵.

لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد، با يك شهوت ساده حیوانی که هدفش صرفاً ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد.

حالت خاص شهوانی تا وقتی که صورت شهوانی دارد مقرون به خودخواهی است و در این حالت، انسان به موضوع شهوت به چشم يك ابزار و وسیله نگاه می‌کند، اما همینکه شکل عشق به خود گرفت، موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا می‌کند که حتی از جان خواستار عزیزتر و گرانبها تر می‌گردد و خواستار فدایی موضوع دلخواه خود می‌شود؛ یعنی شخص خواستار از «خودی» بیرون می‌رود و لااقل خودی او خودی طرف را نیز دربرمی‌گیرد. از این روست که عشق به عنوان مربی، کیمیا، معلم و الهام‌بخش خوانده شده است.
سعدی می‌گوید:

هرکه عشق اندر او کمند انداخت به مراد ویش بیاید ساخت
هرکه عاشق نگشت، مرد نشد نقره فائق نگشت تا نگداخت

یا مثلاً حافظ می‌گوید:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

ادبیات جهان پر است از این تعبیرات.



عشق را، هم غربی ستایش کرده، هم شرقی، اما با این تفاوت که ستایش غربی از آن نظر است که وصال شیرین در بردارد، و حداکثر از آن نظر که به ازمیان رفتن خودی فردی - که همواره زندگی را مکدر می کند - و به یگانگی در روح منجر می شود و دو شخصیت بسط یافته و یکی شده، توأم با یکدیگر زیست می کنند و از حداکثر لطف زندگی بهره مند می گردند؛ اما ستایش شرقی از این نظر است که عشق فی حد ذاته مطلوب و مقدس است؛ به روح شخصیت و شکوه می دهد، الهام بخش است، کیمیا اثر است، مکمل است، تصفیه کننده است، نه بدان جهت که وصالی شیرین در پی دارد و یا مقدمه همزیستی پر از لطف در روح انسانی است. از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است، مقدمه معشوقی عالتر از انسان است و اگر مقدمه یگانگی و اتحاد است، مقدمه یگانگی و وصول به حقیقتی عالتر از افق انسانی است^۱. خلاصه اینکه در مسأله عشق نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر، طرز تفکر شرقی و غربی متفاوت است. غربی در عین اینکه در آخرین مرحله، عشق را از یک شهوت ساده جدا می داند و به آن صفا و رقتی روحانی می دهد، آن را از چهارچوب مسائل زندگی خارج نمی سازد و به چشم یکی از مواهب زندگی اجتماعی به آن می نگرد، اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو می کند.

□

اگر آن فرضیه را بپذیریم که می گوید عشق از لحاظ ریشه و هم از لحاظ کیفیت، هدف و آثار، جز غریزه جنسی نیست، عشق در اخلاق

۱. رجوع شود به الهیات اسفار.

جنسی فصل جداگانه‌ای نخواهد داشت؛ آنچه درباره لزوم و عدم لزوم پرورش غریزه جنسی گفته شد، در این باره کافی است. و اما اگر عشق را از لحاظ ریشه و لااقل از لحاظ کیفیت و آثار روانی اجتماعی با غریزه جنسی مغایر دانستیم، ناچاریم فصل جداگانه‌ای برای لزوم و عدم لزوم پرورش این استعداد باز کنیم؛ لزوم اشباع غریزه جنسی کافی نیست که عشق را مجاز بشماریم، همچنانکه اشباع غریزه جنسی برای پرورش این حالت نیمه معنوی کافی نیست و محرومیت از این موهبت ممکن است عوارضی داشته باشد که با اشباع حیوانی غریزه جنسی چاره پذیر نیست.

راسل در زناشویی و اخلاق می گوید:

«کسانی که هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پرشور يك عشق طرفینی بویی نبرده اند، در حقیقت شیرینی جنبه‌های زندگی را نچشیده اند و بی آنکه خود بدانند محرومیت از آن، عواطف آنان را به سوی قساوت، حسادت و زورگویی سوق می دهد.»



معمولاً گفته می شود که مذهب دشمن عشق است. باز طبق معمول، این دشمن این طور تفسیر می شود که چون مذهب، عشق را با شهوت جنسی یکی می داند و شهوت را ذاتاً پلید می شمارد، عشق را نیز خبیث می شمارد.

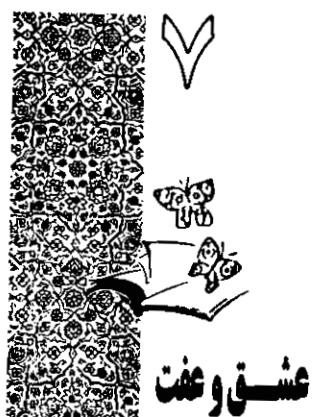
ولی چنانکه می دانیم این اتهام درباره اسلام صادق نیست، درباره مسیحیت صادق است. اسلام شهوت جنسی را پلید و خبیث نمی شمارد تا چه رسد به عشق که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است.

اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را به یکدیگر محترم شمرده و به آن توصیه کرده است و تدابیری به کار برده که این یگانگی و وحدت هرچه بیشتر و محکمتر باشد.

نکته‌ای که در اینجا هست و از آن غفلت شده این است: علت اینکه گروهی از معلمان اخلاق با عشق از نظر اخلاقی به مخالفت برخاسته‌اند و لااقل آن را اخلاقی نشمرده‌اند ضدیت عقل و عشق است. عشق آنچنان سرکش و نیرومند است که هر جا راه پیدا می‌کند به حکومت و سلطه عقل خاتمه می‌دهد. عقل نیرویی است که به قانون فرمان می‌دهد و عشق به اصطلاح تمایل به آنارشی دارد و پابند هیچ رسم و قانونی نیست. عشق یک نیروی انقلابی انضباط‌ناپذیر آزادی‌طلبی است. علیهذا سیستمهایی که اساس خود را بر پایه عقل گذاشته‌اند نمی‌توانند عشق را تجویز کنند. عشق از جمله اموری است که قابل توصیه و تجویز نیست؛ آنچه در مورد عشق قابل توصیه است این است که اگر به حسب تصادف و به علل غیراختیاری پیش آید، شخص باید چگونه عمل کند تا حداکثر استفاده را ببرد و از آثار مخرب آن مصون بماند.

□

مطلب عمده‌ای که در اینجا هست رابطه عشق و عفت است. آیا عشق به مفهوم عالی و مفید خود، در محیطهای به اصطلاح آزاد بهتر رشد می‌یابد و یا عشق عالی توأم با عفت اجتماعی است؛ محیطهایی که در آنجا زن به حال ابتدال درآمد است کُشنده عشق عالی است؟ این، مطلبی است که در قسمت آینده که آخرین قسمت این بحث است مطرح خواهد شد.



ویل دورانت می گوید:

«در سرتاسر زندگی انسان، به اجماع همه عشق از هر چیز جالب توجه تر است و تعجب اینجاست که فقط عده کمی درباره ریشه و گسترش آن بحث کرده اند. در هر زبانی دریایی از کتب و مقالات، تقریباً از قلم هر نویسنده ای درباره عشق پیدا شده است و چه حماسه ها و درامها و چه اشعار شورانگیز که درباره آن به وجود آمده است، و با اینهمه چه ناچیز است تحقیقات علمی محض درباره این امر عجیب و اصل طبیعی آن و علل تکامل و گسترش شگفت انگیز آن، از آمیزش ساده پروتوزوئا تا فداکاری دانه و خلسات پترارک و وفاداری هلوئیز به آبلارد.»^۱

ما در صفحات قبل گفتیم آنچه مجموعاً از گفته های علمای قدیم و

۱. لذات فلسفه، ص ۱۱۷.

جدید درباره ریشه و هدف عشق و یگانگی یا دوگانگی آن با میل جنسی استنباط می‌شود سه نظریه است، و گفتیم عشق، هم در غرب و هم در شرق از شهوت تفکیک شده و امر قابل ستایش و تقدیسی شناخته شده است، ولی این ستایش و تقدیس آن طور که ما استنباط کرده ایم از دو جنبه مختلف بوده است که قبلاً توضیح داده شد.

مطلب عمده در اینجا رابطه عشق و عفت است. باید بینیم این استعداد عالی و طبیعی در چه زمینه و شرایطی بهتر شکوفان می‌گردد؟ آیا آنجا که یک سلسله مقررات اخلاقی به نام عفت و تقوا بر روح مرد و زن حکومت می‌کند و زن به عنوان چیزی گرانبها دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر به فعلیت می‌رسد یا آنجا که احساس منعی به نام عفت و تقوا در روح آنها حکومت نمی‌کند و اساساً چنین مقرراتی وجود ندارد و زن در نهایت ابتدال در اختیار مرد است؟ اتفاقاً مسأله‌ای که غیرقابل انکار است این است که محیطهای به اصطلاح آزاد مانع پیدایش عشقهای سوزان و عمیق است. در این گونه محیطها که زن به حال ابتدال درآمده است، فقط زمینه برای پیدایش هوسهای آنی و موقتی و هرجایی و هرزه شدن قلبها فراهم است.

اینچنین محیطها محیط شهوت و هوس است نه محیط عشق به مفهومی که فیلسوفان و جامعه‌شناسان آن را محترم می‌شناسند یعنی آن چیزی که با فداکاری و از خودگذشتگی و سوز و گداز توأم است، هشیارکننده است، قوای نفسانی را در یک نقطه متمرکز می‌کند، قوه خیال را پر و بال می‌دهد و معشوق را آنچنانکه می‌خواهد در ذهن خود رسم می‌کند نه آنچنانکه هست، خلاق و آفریننده نبوغها و هنرها و ابتکارها و افکار عالی است.



بہتر است اینجا مطلب را از زبان خود دانشمندان که طرفدار اصول نوینی در اخلاق جنسی می باشند بشنویم. ویل دورانت می گوید:

«یونانیان شعر عاشقانه را گرچه در مورد غیر طبیعی آن (عشق مرد به مرد) باشد می شناختند، و داستانهای هزار و یکشب نشان می دهد که سرودهای عاشقانه از قرون وسطی جلوتر بود ولی ترغیب عفت و پاکدامنی از طرف کلیسا که او را به علت دور از دسترس بودن جذابیت بخشید مایه نضح غزل عاشقانه گردید، حتی لارشفوکو نویسنده نیش زن بزرگ می گوید: «چنین عشقی برای روح عاشق مانند جان برای بدن است... این استحاله میل جسمانی را به عشق معنوی چگونه توجیه کنیم؟ چه موجب می شود که این گرسنگی حیوانی چنان صفا و لطف بپذیرد که اضطراب جسمانی به رقت روحی تبدیل شود؟ آیا رشد تمدن است که به علت تأخیر انداختن ازدواج موجب می شود تا امیال جسمانی برآورده نشود و به درون نگری و تخیل سوق داده شود و محبوب را در لباس رنگارنگی از تخیلات امیال ناپراآورده جلوه گر سازد؟ آنچه بجویم و نیابیم عزیز و گرانبها می گردد؛ زیبایی يك شیء چنانکه خواهیم دید بستگی به قدرت میل به آن شیء دارد، میلی که با ارضاء و اقناع ضعیف می شود و با منع و جلوگیری قوی می گردد.»^۱

هم اومی گوید:

«به عقیده ویلیام جیمز حیا امر غریزی نیست، بلکه اکتسابی است. زنان دریافتند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۰.

را به دختران خود یاد دادند... زنان بی شرم جز در موارد زودگذر برای مردان جذاب نیستند. خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می کردند، توجه ما به آن جلب می شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می گردید.

مرد جوان به دنبال چشمان پر از هیاست و بدون آنکه بداند حس می کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می دهد. حیا (و در نتیجه عزیز بودن زن و معشوق واقع شدن او برای مرد) پادشاهی خود را پس انداز می کند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می برد و او را به اقدامات مهم وامی دارد و قوایی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است بیرون می ریزد.^۱

هم او می گوید:

«امروز لباسهای سنگین فشارآور که مانند موانعی بودند، از میان رفته اند و دختر امروز خود را با جسارت تمام از دست لباسهای محترمانه ای که مانع حمل بود رها نموده است. دامنهای کوتاه بر همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است و تنها عیبشان این است که قدرت تخیل مردان را ضعیف تر می کند، و شاید اگر مردان قوه تخیل نداشته باشند زنان نیز زیبا نباشند!»^۲

برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق، در فصلی که به عنوان «عشق رمانتیک» باز کرده است می گوید:

«اصل اساسی عشق رمانتیک آن است که معشوق خود را بسیار

۱. همان مأخذ، ص ۱۳۳.

۲. همان مأخذ، ص ۱۶۵.

گرانها و به دست آوردنش را بسیار دشوار بدانیم... بهای زیادی که برای زن قائل می شدند نتیجه روانشناسی اشکال تصرف وی بود.»^۱

و نیز می گوید:

«از لحاظ هنرها مایه تأسف است که به آسانی به زنان بتوان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیرممکن گردد!... در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه داشته باشد عملاً بر اثر موفقیت‌های متوالی به واسطه جاذبه شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.»^۲

و نیز می گوید:

«کسانی هم که افکار کهنه را پشت سر گذاشته اند، در معرض خطر دیگری در مورد عشق به مفهوم عمیقی که ما برای آن قائلیم قرار گرفته اند؛ اگر مردی هیچ گونه رادع اخلاقی در برابر خود نبیند، یکباره تسلیم تمایلات جنسی شده و عشق را از کلیه احساسات جدی و عواطف عمیق جدا ساخته و حتی آن را با کینه همراه می سازد.»^۳

عجبا! آقای راسل در اینجا دم از اخلاقیات می زند. مقصود او از اخلاقیات چیست؟ او که عفت و تقوا را محکوم می کند، حتی ازدواج را مانع عشق بلکه مانع هیچ گونه تمتع از غیرهمسر شرعی و قانونی

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۲۶

۲. همان مأخذ، ص ۳۹ و ۴۰

۳. همان مأخذ، ص ۶۴.

نمی‌داند و معتقد است که زن فقط باید کاری بکند که از غیرهمسر قانونی باردار نشود، او که زنا را جز در صورت عتف و یا در صورتی که صدمه جسمی برطرف وارد شود مجاز می‌شمارد! او که اخلاق را جز تطبیق کردن و هماهنگ ساختن منافع خود با اجتماع نمی‌داند، او که چنین فکر می‌کند، چه تصور صحیحی از اخلاقی که مانع و رادع تمایلات جنسی و پرورش‌دهنده احساسات لطیف عشقی باشد دارد؟! به هر حال، آنچه مسلم است این است که محیطهای اشتراکی جنسی یا شبه اشتراکی که آقای راسل و امثال او پیشنهاد و آرزو می‌کنند کُشنده عشق به مفهومی است که فیلسوفان از آن دم می‌زنند و آن را اوج حیات و حد اعلای شور زندگی می‌خوانند، از او به عنوان معلم و مربی، الهام‌بخش و کیمیا یاد می‌کنند و کسی را که همه عمر از آن بی‌نصیب مانده است لایق انسانیت نمی‌شمارند.

□

یادآوری دو نکته لازم است؛ یکی اینکه تفکیک عشق از شهوت و اینکه عشق، هم از لحاظ کیفیت، هم از لحاظ هدف با شهوت حیوانی و جنسی مغایر است، از آن جمله مسائل روحی است که با اصول ماتریالیستی سازگار نیست ولی به هر حال مورد قبول کسانی است که در مسائل روحی مادی فکر می‌کنند. راسل يك جا اعتراف می‌کند که:

«عشق چیزی بالاتر از میل به روابط جنسی است.»^۱

در جای دیگر می‌گوید:

۱. همان مأخذ، ص ۶۲.

«عشق برای خود غایت و اصول اخلاقی خاصی دارد که بدبختانه تعالیم مسیحیت از يك طرف و عناد علیه اصول اخلاق جنسی که قسمتی از نسل جوان امروز طالب آنند (و خود راسل آتش افروز این عناد است!) از طرف دیگر، آنها را تحریف و واژگون می‌سازد.»^۱

نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد این حالت روحی که مغایر با شهوت جنسی - لا اقل از لحاظ کیفیت و هدف - شناخته شده است دو نوع است و به دو صورت مختلف ظهور می‌کند؛ یکی به صورت حالت پرشور و پرسوز و گدازی که در نتیجه دور از دسترس بودن محبوب و هیجان فوق العاده روح و تمرکز قوای فکری در نقطه واحد از يك طرف، و حکومت عفاف و تقوا بر روح عاشق از طرف دیگر، تحولات شگرفی در روح ایجاد می‌کند، احیاناً نبوغ می‌آفریند؛ و البته هجران و فراق شرط اصلی پیدایش چنین حالتی است و وصال مدفن آن است و لا اقل مانع است که به اوج شدت خود برسد و آن تحولات شگرفی که مورد نظر فیلسوفان است به وجود آورد.

این گونه عشقها بیشتر جنبه درونی دارد؛ یعنی موضوع خارجی بهانه‌ای است برای اینکه روح از باطن خود بجوشد و برای خود معشوقی آنچنانکه دوست دارد بسازد و از دیدگاه خود آن طور که ساخته - نه آن طور که هست - ببیند، کم کم کار به جایی می‌رسد که به خود آن ساخته ذهنی خود می‌گیرد و آن خیال را بر وجود واقعی و خارجی محبوب ترجیح می‌دهد.

نوع دیگر، آن مهر و رقت و صفا و صمیمیتی است که میان زوجین در طول زمان، در اثر معاشرت دائم و اشتراك در سختیها و سستیها و

۱. همان مأخذ، ص ۶۵.

خوشیها و ناخوشیهای زندگی و انطباق یافتن روحیه آنها با یکدیگر پدید می آید. اگر اجتماع پاک و ناآلوده باشد و تمتعات زوجین همان طوری که اصول عفاف و تقوا ایجاب می کند به یکدیگر اختصاص یابد، حتی در دوران پیری که شهوت خاموش است و قادر نیست زوجین را به یکدیگر پیوند دهد، آن عاطفه صمیمانه، سخت آنها را به یکدیگر می پیوندد.

نفقه دادن مرد به زن و شرکت عملی زن در مال مرد، از همه بالاتر اختصاص کانون خانوادگی به استمتاعات جنسی و اختصاص محیط بزرگ به کار و فعالیت، از علل عمده این صفا و صمیمیت است. تدابیری که اسلام در روابط زوجین و غیره به کار برده است، سبب شده که در محیطهای اسلامی - برخلاف محیط اروپای امروز - این گونه صمیمیتها و مهر و صفاها و عشقها زیاد پیدا شود.

نوع اول مشروط به هجران و فراق است؛ تازیانه فراق روح را حساستر و آتشین تر می کند؛ برخلاف این نوع از عشق که ما آن را صفا و صمیمیت می نامیم و اختصاص به زوجین دارد و در اثر وصال و نزدیکی کمال می یابد.

نوع اول در حقیقت پرواز و کنش و جذب و انجذاب دو روح متباعد است و نوع دوم وحدت و یگانگی دو روح معاشر. فرضاً کسی در نوع اول تردید کند، در نوع دوم نمی تواند تردید داشته باشد.

در آیه قرآن، آنجا که پیوند زوجیت را یکی از نشانه های وجود خداوند حکیم علیم ذکر می کند، با کلمه «مودت» و «رحمت» یاد می کند (چنانکه می دانیم «مودت» و «رحمت» با شهوت و میل طبیعی فرق دارد) می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا... وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً
وَرَحْمَةً۱.

یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خود شما برای شما جفت آفریده است... و میان شما و آنها مهر و رافت قرار داده است.

مولوی چه خوب این نکته را دریافته است، آنجا که می‌گوید:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حَقُّ آرَاسْتِهِ اسْتِ
ز آنچه حق آراست کی تانند رست
چون پی یسکن إلیه‌اش آفرید
کی تواند آدم از حوا برید
اینچنین خاصیتی در آدمی است
مهر حیوان را کم است، آن از کمی است
مهر و رقت وصف انسانی بود
خشم و شهوت وصف حیوانی بود

ویل دورانت این صفا و صمیمیت را که پس از خاتمه شهوت نیز دوام پیدا می‌کند، این‌طور توصیف می‌کند:

«عشق به کمال خود نمی‌رسد مگر آنگاه که با حضور گرم و دلنشین خود تنهایی پیری و نزدیکی مرگ را ملایم و مطبوع سازد. کسانی که عشق را فقط میل و رغبت می‌دانند، فقط به ریشه و ظاهر آن می‌نگرند. روح عشق حتی هنگامی که اثری از جسم بجا نمانده باشد باقی خواهد بود. در این ایام آخر عمر که دل‌های پیر از نو باهم

می‌آمیزند، شکفتگی معنوی جسم گرسنه به کمال خود می‌رسد.»^۱



با همهٔ اختلافی که میان این دو نوع عشق وجود دارد و یکی مشروط به هجران است و دیگری به وصال، یکی از نوع ناآرامی و کشش و شور است و دیگری از نوع آرامش و سکون، در یک جهت مشترکند: هر دو گلهای باطراوتی می‌باشند که فقط در اجتماعاتی که بر آنها عفاف و تقوا حکومت می‌کنند می‌رویند و می‌شکفند. محیطهای [اشتراکی] جنسی یا شبه اشتراکی جنسی نه قادرند عشق به اصطلاح شاعرانه و رمانتیک به وجود آورند، و نه می‌توانند در میان زوجین آنچنان صفا و رقت و صمیمیت و وحدتی - که بدان اشاره شد - به وجود آورند.

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۴.

فهرست آیات قرآن کریم

متن آیه	نام سوره	شماره آیه	صفحه
و... انّ النفس لامارة بالسوء...	یوسف	۵۳	۴۰-۴۲
و من آیاته ان خلق لکم...	روم	۲۱	۶۶، ۹
انما المؤمنون اخوة...	حجرات	۱۰	۳۶
ولا اقسم باللّوامه.	قیامت	۲	۴۱
یا ایتها النفس المطمئنه.	فجر	۲۷	۴۱
قد افلح من زکّیها.	شمس	۹	۴۰

□

فهرست احادیث

متن حدیث	گوینده	صفحه
من اخلاق الانبیاء حبّ النساء.	—	۱۳
... ای عثمان بدان که خدا مرا...	رسول اکرم ﷺ	۱۳، ۱۴

□

فهرست اشعار

مصرع اول اشعار	تعداد ابیات	نام سراینده	صفحه
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود	۱	حافظ	۵۴

۶۶	مولوی	۴	زین للناس حق آراسته است
۵۴	سعدی	۲	هر که عشق اندر او کمند انداخت

□

فهرست اسامی اشخاص

۵۶، ۴۸، ۴۷، ۳۳-۳۱، ۲۶، ۲۵، ۱۹، ۱۸	آبلارد (پیر): ۵۸
۶۴-۶۱	آدم <small>عليه السلام</small> : ۶۶
سعدی شیرازی (مشرف الدین مصلح بن عبدالله): ۵۴	ابن سینا (ابوعلی حسین بن عبدالله): ۵۲
سن پول: ۱۱	ایکور (ایقورس): ۱۰
سن زروم: ۱۱	بودا (گوتمه سدهارته): ۹، ۱۰
عثمان بن مظعون: ۱۳	پترارک (فرانچسکو پترارکا): ۵۸
عیسی بن مریم، مسیح <small>عليه السلام</small> : ۱۰، ۱۱	جیمز (ویلیام): ۶۰
فروید (زیگموند): ۱۸، ۱۹، ۴۷	حافظ شیرازی (خواججه شمس الدین محمد): ۵۴
کنفوسیوس: ۱۳	حوا: ۶۶
لارشفوکو (فرانسوا دوک دو): ۶۰	دانته آلیگیری: ۵۸
محمد بن عبدالله، رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> : ۱۳	دورانت (ویل): ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۵۳، ۵۸
مولوی (جلال الدین محمد): ۶	۶۰، ۶۱، ۶۶
هلوتیز: ۵۸	راسل (برتراند آرتور ویلیام): ۹، ۱۱، ۱۳

□

فهرست اسامی کتب، نشریات

۶۴-۶۱، ۵۶	اسفار اربعه: ۵۵
قرآن کریم: ۳۶، ۴۰-۴۲، ۶۵	تاریخ تمدن: ۱۶، ۱۷
لذات فلسفه: ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۷	جهانی که من می شناسم: ۱۸، ۱۹، ۳۲
نظام حقوق زن در اسلام: ۲۲	[رساله‌ای درباره عشق از ابن سینا]: ۵۲
وسائل الشیعه: ۱۳	زناشویی و اخلاق: ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۵، ۲۶

□

باسمه تعالی

انتشارات صدرا

ناشر آثار مستفکر شهید استاد
مرتضی مطهری، در سال ۱۳۵۷

جهت تمرکز بخشیدن به نشر آثار آن اندیشمند گرانقدر اسلامی تأسیس
گردید و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شهادت استاد، همه تلاش خود را
جهت برآوردن درخواستهای وافر ملت حقیقت‌جوی ایران نسبت به آثار آن
بزرگمرد مصروف داشته است.

این انتشارات جهت حفظ هرچه بیشتر آثار استاد شهید مطهری -
خصوصاً با توجه به تأکیدهای مکرر امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) - و
سهولت بیشتر استفاده اهل تحقیق از این آثار اقدام به اجرای طرح
مجموعه آثار نموده است که تاکنون ۲۱ مجلد آن منتشر شده است. و
اینک فهرست کتابهایی که تاکنون توسط انتشارات صدرا منتشر
گردیده است:

۱. احیای تفکر اسلامی
۲. آزادی معنوی
۳. کلیات علوم اسلامی (۳، ۲، ۱)
۴. آشنایی با قرآن (۱-۱ و ...)
۵. اخلاق جنسی
۶. اسلام و مقتضیات زمان (۲، ۱)
۷. اصول فلسفه و روش رئالیسم (۵، ۱)
۸. امامت و رهبری
۹. امدادهای غیبی در زندگی بشر
۱۰. انسان کامل
۱۱. انسان و سرنوشت
۱۲. بیست گفتار
۱۳. پاسخهای استاد (به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب)
۱۴. پیامبر اسی
۱۵. پیرامون انقلاب اسلامی
۱۶. پیرامون جمهوری اسلامی

۱۷. تعلیم و تربیت در اسلام
 ۱۸. تکامل اجتماعی انسان
 ۱۹. توحید
 ۲۰. جاذبه و دافعه علی علیه السلام
 ۲۱. جهاد
 ۲۲. نبرد حق و باطل (به ضمیمه تکامل اجتماعی انسان)
 ۲۳. حکمتها و اندرزها
 ۲۴. حماسه حسینی (۲، ۱)
 ۲۵. خاتمیت
 ۲۶. ختم نبوت
 ۲۷. خدمات متقابل اسلام و ایران
 ۲۸. داستان راستان (۲، ۱)
 ۲۹. ده گفتار
 ۳۰. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام
 ۳۱. سیری در سیره نبوی
 ۳۲. سیری در نهج البلاغه
 ۳۳. شرح منظومه
 ۳۴. شش مقاله
 ۳۵. عدل الهی
 ۳۶. عرفان حافظ
 ۳۷. علل گرایش به مادیگری
 ۳۸. فطرت
 ۳۹. فلسفه اخلاق
 ۴۰. فلسفه تاریخ (۴-۱)
 ۴۱. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام
 ۴۲. مسئله حجاب
 ۴۳. مسئله ربا (به ضمیمه مسئله بیه)
 ۴۴. مسئله شناخت
 ۴۵. معاد
 ۴۶. مقالات فلسفی
 ۴۷. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی: انسان و ایمان
- جهان بینی توحیدی
 وحی و نبوت
 انسان در قرآن
 جامعه و تاریخ
 زندگی جاوید یا حیات اخروی
 ۴۸. نبوت
 ۴۹. نظام حقوق زن در اسلام
 ۵۰. نظری به نظام اقتصادی اسلام
 ۵۱. نقدی بر مارکسیسم
 ۵۲. نهضت های اسلامی در صدساله اخیر
 ۵۳. ولاءها و ولایتها
 ۵۴. درسهای اسفار (۲، ۱ و...)
 ۵۵. یادداشت های استاد مطهری (۸-۱ و...)
 * * *
 ۵۶. آزادی از نگاه استاد مطهری
 ۵۷. آئینه جام (دیوان حافظ، همراه با یادداشت های استاد مطهری)
 ۵۸. استاد مطهری و روشنفکران
 ۵۹. خاطرات من از استاد شهید مطهری (علی دوانی)
 ۶۰. در رثای استاد (مجموعه اشعار)
 ۶۱. سیری در زندگانی استاد مطهری
 ۶۲. سیمای استاد در آیینه نگاه یاران
 ۶۳. شیخ شهید
 ۶۴. مصلح بیدار (۲ و ۱)
 ۶۵. نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی (ره)
 * * *
 کتابهای در دست چاپ:
 ۱. آشنایی با قرآن (۱۱)
 ۲. یادداشت های استاد مطهری (۹)
 ۳. درسهای اسفار (۳)